

جران مهدویت، نظریه پنج‌جران دگری است که قرآن کریم مطرح کرده و از حکم عام آن پنج‌جران جدا نیست. این‌جران‌خمس عبارت از ربوبیت، نبوت، امامت، روحانیت و ایمان است. قرآن کریم ذکر می‌کند که وقتی هر کدام از این‌پنج‌جران در جامعه مطرح شده است، عده‌ای در برابر آنها موضع گرفته، انکار و نفی کرده‌اند، اول اعراض و بعد اعتراض کرده‌اند و سپس به معارضه برخاسته‌اند.

ولی صاحب آن‌سمت، تلاش و پیگیری داشت و این‌را در جامعه تثبیت کرد. نکول آنها به قبول و انکارشان به اقرار تبدیل شد، گفتند چنان‌چیزی حق است لکن مصداقش ما می‌ماند، نه آنکه شما می‌گویید!

در تمام پنج‌جران، این‌بحث مطرح بود. اول‌جران ربوبیت بود که ابن‌عربی (ع) مسئله ربوبیت خدای سبحان را مطرح کردند که جامعه بشری از مندر پرورنده، سید، مالک، مولا و رب است. اینها در برابر تفکر ربوبیت استناد و گفتند: «ما رب العالمین؟»<sup>1</sup>، این‌رب‌العالمین که شما (موسی و هارون) ما را به آن دعوت می‌کنید، کجاست؟ تعبیر به «ما» کردند، نگفتند «من رب العالمین»، گفتند: «ما رب العالمین؟» وقتی موسی کلام (ع) با برهان ثابت کرد «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی»<sup>2</sup> آن برهان را با معجزه تثبیت کرد، دستگاه فراعنه مصر، ربوبیت را پذیرفتند و قبول کردند که جامعه بشری محتاج رب است ولی گفتند آن رب ما می‌ماند! «أنا ربکم الاعلی»<sup>3</sup> «ما علمت لکم من إله غیره»<sup>4</sup>، معنی اول اعراض و اعتراض و معارضه بود، بعد که این تفکر جا افتاد جعل بدل شد و رب‌نما را به جای رب گذاشتند.

جران دوم، جران نبوت و رسالت انسان کامل از طرف ذات اقدس اله است. وقتی انسانهای صالح و سالک، مدعی نبوت و رسالت بودند. اینها می‌گفتند مگر بشر می‌تواند پیام‌آور از طرف خدا و رابط بین خلق و خدا باشد. اگر رسالتی هست مال فرشته‌ها است. بشر این‌سمت را ندارد، وقتی با برهان و معجزه، مسئله نبوت تثبیت شد، اینها ناچار شدند از انکار به اقرار منتقل شوند و قبول کنند که بشر می‌تواند پیام‌بر باشد و جامعه هم از مندر پیام‌بر است. ولی گفتند، پیام‌بر شما نیست، مثلاً «مسلمه» است! آمار متنبیان کمتر از آمار انبیان است. اگر 124 هزار کمتر باشد شتر نیبی از طرف ذات اقدس اله برای اصلاح فرد و جامعه مأموریت پیدا کرده‌اند، به همان رقم و عدد، متنبیان دارند؛ «لکل موسی فرعون» هم نجاست.

جران سوم جران امامت و خلافت است. وقتی رسول خدا (ص) رحلت کرده است، جانشین دارد. برای تعیین جانشین هم غدیر و امثال غدیر تشکیلی شده است. اینها در درجه اول منکر مسئله خلافت نصبی و امثال ذلک می‌شدند و می‌گفتند چنان‌چیزی در کار نیست و پیام‌بر کسی را به عنوان خلیفه نصب نکرده است. این همان مردم سالاری است و دیگر مردم سالاری دینی ندارد، هر کس را مردم انتخاب کردند، مشروعیت و مقبولیتش هر دو به دست مردم است. این همان است که عامه می‌گویند که اجماع مردم حجت است. به گفته مرحوم شیخ انصاری: «هو الاصل لهم و هم الاصل له» هم این است. هر که را مردم انتخاب کردند رهبر جامعه می‌شود. امامت به آن معنا که معصوم و منصوص باشد نیست!

اینها مسئله امامت را خیلی نازل کردند و آن را پائین آوردند. عصمت را انکار کردند تا خودشان بتوانند به جای پیام‌بر بنشینند و هم این کار را هم کردند. بعد از این بود که جامعه فهمید. وقتی وجود مبارک رسول اکرم (ص) که در مسائل جزئی و موارد اختلاف، خلیفه و جانشین تعیین می‌کردند، چگونه می‌شود برای حکومت دینی، نظام اسلامی، و اصل

د ن خلافتی ن نکنند، آمدند و پذیرفتند که نصب، حق است ولی منصوص، درباره حضرت علی (ع) نیست! نسبت به دیگری است!

سیدنا الاستاد، مرحوم علامه طباطبائی (ره) فرمودند: اخراً ما به این نتیجه رسیده‌ها هم هر روایتی که در فضیلت وجود مبارک حضرت امیر پذیرفته شده، حق است که مشابه آن درباره اولی و دومی جعل شده است، منتظر بودند بینند چه فضیلتی از طرف پیامبر (ص) درباره حضرت امیر (ع) هست، فوراً مشابه آن را برای آنها جعل می‌کردند. اگر پژوهشگری جستجو کند، پیدا می‌کند. پس آنها اول جبراً ان منصوص بودن و منصوب بودن را نمی‌پذیرفتند بعد کم‌کم دیدند که جامعه می‌پرسد، چگونه می‌شود آن کسی که عقل کل است، امور را رها کند؟ آنها هم گفتند: بله، درست است، ولی منصوص و منصوب زیاد است نه عمرو.

چهارمین جبراً، جبراً ان روحانیت است که وجود مبارک پیامبر (ص) فرمود و ائمه (ع) نیز فرمودند: علما و ارباب این هستند. ۵. حالا بحث لفظی نیست که علما هستند ارواحان؟ شما بگوید علما، آن که می‌گویند اسلام منهای روحانیت، نمی‌گویند عالمانند، حوزها و مراجع باشند ولی به نام علما باشند نه به نام روحانیت. او با اصل جبراً مخالف است نه این که اسمش عوض شده باشد. می‌گویند: خدا که واسطه نمی‌خواهد. بله! خدا واسطه نمی‌خواهد، ولی معلم می‌خواهد! مفسر می‌خواهد! نه؟! می‌بینی می‌خواهد! نه؟! در جبراً چهارم، تا جایی که امکان داشت، با مسئله روحانیت و علمایند و امثال ذلک مبارزه کردند، بعد دیدند که نه! نمی‌توان گفت مکتب، مفسر، مبین و مبلغ نمی‌خواهد، و این نیز از ضرورت جامعه دینی و اسلامی است، پذیرفتند که چیزی باقی باقی باشد. منتها علمای درباره ساختند، و عاظ سلاطین درست کردند و گفتند: آنها علمای راست هستند. این علمای مشایخ و خود فروخته‌های درباری مسئله بلع باعورا که قرآن کریم مطرح می‌کند، از هم قبلاً هستند.

جبراً پنجم، جبراً ان مان است. در جامعه افرادی هستند که به خدا، قیامت، وحی، نبوت، کتاب و سنت معتقدند. عده‌ای در برابر مان، اعراض و اعتراض و معارضه داشتند. گفتند: ان چاره؟ بعد وقتی ان مان به ان در جامعه جا افتاد هم آنها گفتند ما مؤمنان نه شما! اینجا مسئله نفاق پیدا آمد. نفاقی که قرآن مطرح می‌کند ان نظیر نیست که مثلاً آنها واقعاً از اول ان مان را قبول داشتند که بگویند ان حق است و بعد منافق شده باشند. ان نورانی ام رالمؤمنین (ع) در ان باره چنین است: «ما أسلموا و لكن استسلموا...» ۱.6. آنها که مسلمان نشدند بلکه به ظاهر تسلیم شدند. یعنی ابوسفیان و معاویه و امثال آنها، زندگی‌شان به دو بخش تقسیم شد، قبل از فتح مکه، کافر مطلق بودند بعد از فتح مکه منافق مطلق شدند. آنها لحظه‌ای هم مسلمان نبودند و تا ممکن بود در برابر ان مان و مؤمنان مبارزه کردند. بعد وقتی دیدند ان مان در جامعه حاکم شد، گفتند: ما مؤمنان!

ان جبراً ان خمسه‌ای که قرآن کریم ذکر می‌کند شامل جبراً ان مهدویت هم می‌شود. در جبراً ان مهدویت، کم نبودند عده‌ای که می‌گفتند چگونه می‌شود کسی به نام امام زمان باشد و ظهور کند. بعد کم‌کم مهدویت شخصی، تبدیل به مهدویت نوعی شد و مدعیان فراوانی پیدا کرد. جبراً ان بابیت و بهائیت و امثال ذلک از ان قبلاً است.

می‌بایست پژوهشگران و محققان بسیار ژرفاندیشی داشته باشند تا آنچه را درباره وجود مبارک حضرت (ع) است از هم تفکیک کنند. با مدعیان رؤیت، بساطشان را جمع کنند، چون افراد به شدت به حضرت علاقه‌مند و ارادتمندند، اگر کسی ادعای رؤیت کند و ظاهرالصلاح هم باشد ممکن است مقبول قرار بگیرد و این مشکلات فراوانی دارد. در جبراً ان

رؤیت با دیدن کارها روشن شود، خیلی از موارد است که انسان به ما دارد شفا پیدا کند اگمشدهای دارد، پیدا میکند. اما آن‌ها به وسیله شخص حضرت است اولی‌ای فراوانی که ز نظر حضرت هستند و شاگردان فراوانی که حضرت دارد؟ آن‌ها که یکی از اولی‌ای خود را اعزام می‌کند؟ هیچ برهانی بر مسئله نیست که مثلاً آن کسی که شخص گمشده را به منزل می‌رساند مشکل کسی را حل می‌کند، شخص حضرت باشد. اولی‌ای فراوانی در خدمت و تحت تدبیر حضرت هستند. حضرت ممکن است به یکی از آن‌ها دستور داده باشند و آن مشکل حل شود. در بعضی از موارد آن تمثالات نفسانی را انسان مشاهده می‌کند و خیال می‌کند واقعیت است. آن بخش اولی که مشهود است تمثالات نفسانی بوده، با دیدن واقعیت بی‌نی جدا شود.

در بخش دوم که حقیقتاً کسی را می‌بند و مشکل او حل می‌شود اشفای مرضی بوده اگمشدهای را به مقصد می‌رساند؛ در اینجا نیز هیچ برهانی ندارد که حضرت باشد شاگردی از شاگردان او. حضرت، شاگردان فراوانی دارد. آن‌ها صد و سی و زده نفری که هستند الان ممکن است افراد فراوانی باشند که تحت تدبیر آن حضرت مأمور آنها را انجام می‌دهند.

بخش سوم آن است که نظریه مرحوم بحرالعلوم خدمت خود حضرت می‌رسد. آن‌ها را هم بعضی منکر هستند، [ولی] آن‌ها هیچ استبعادی ندارد، بلکه امکان هم دارد. اما در آن بخش دو مسئله وجود دارد: ۱. فرد حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده‌ام؛ ۲. ما حق نداریم قبول کنیم. به ما گفته‌اند که شما تکذیب کنید، یعنی نگوئید او دروغ می‌گوید، بلکه اثر عملی بار نکند، تکذیب، به معنای آن که شما دروغ می‌گویید و حضرت غرور قابل دیدن است، نیست.

چند وقت قبل، چند نفری از تهران آمده بودند - غالباً بانوان - شش از آقایان به مسئله رؤیت و خدمت حضرت رسیده‌اند و آن مسائل دل‌سپارند - آن‌ها به قدری ساده بودند که خیال می‌کردند خدمت حضرت رسیده‌اند، مثل خدمت یک مرجع رسیده‌اند است. نامه‌های آوردند که دوشنبه که خدمت حضرت می‌رسی! آن نامه را خدمت حضرت بده! آن یک آفتی است، در چندین زمره نهایی است که «سیدعلی محمد باب»ها رشد می‌کنند.

امام (ع) و حدیث دهر است، مثل شمس آسمان است، همانطور که شما با دستتان نمی‌توانید به آفتاب برسید، نمی‌توانید به آن راحتی به امام برسید. در آن فضا و بازار آشفته، نخلها پیدا می‌شود. «مفلح» را آن‌ها (ع) آوردند و «نفلح» را هم آنها، اگر آمار متنبه‌ان کمتر از آن‌ها نیست، منحولها و مجعولها نیز کمتر از مثبتهای معقول نیستند؟ حالا اگر شادی آنها را ببینند، چه بازی در می‌آورد. آنها یکی دو بار باورشان می‌شود و بعد، وقتی کشف خلاف شد از اصل بر می‌گردند. آن قصه را شما هم گفته‌اید و شنیده‌اید که در روز مرگ ابراهیم، پسر پسر امیر (ص) خورشید گرفت. عده‌ای گفتند: مرگ پسر پسر امیر در آسمان اثر کرده است، پسر همه را در مسجد جمع کرد و فرمود: «إن الشمس والقمر آتان من آت الله... لا نکسفان لموت أحد»<sup>7</sup>. سوء استفاده از ضعف فهم مردم خطر فراوانی به دنبال دارد، چون در آن صحنه آن کسی که عوامتر و بازنگرتر است پروز است.

در سالهای دفاع مقدس در وجب به وجب صحنه جنگ، بسج‌ها می‌گفتند «اباصالح المهدی» و کشور را حفظ می‌کردند. او کمک می‌خواهد، نه مثل آن عوام که می‌گویند روز دوشنبه خدمت حضرت می‌رسی، نامه را به ایشان بده.

درباره غبت حضرت مهدی، ۱ ن ما م که غا ب م، اعمی از بصیرت است نه بصیرت از اعمی. اگر تک نایبی دوست خودش را نمی بیند آن دوست غائب نیست. ۱ ن نایب ناغایب است. ۱ ن چندین نیست که حضرت غائب باشد.

اصل امر دواوری بشر به آئندة خوبی که جز عدل و احسان چیزی حکومت نکند، در درون همه هست. یک مقدار محققانهتر و علم تر در فطرت مسلمانها ۱ ن است که آنها به دنبال مهدی منتظر موعودند، نه مهدی موجود موعود. ۱ ن خصیصه، مالش معنی است که او مهدی موجود موعود را به انتظار نشسته است. اگر موجود موعود است، ما غر از انتظار و امر، مسئله مراقبه و رابطه هم دارد م. دیگران امر دوارند که در پایان زندگی و روزگار، یک عصری برسد که عدل و احسان حکومت کند. خ ۱ ن در انتظار ۱ ن عصر به سر می برند، آنها منتظر مهدی موعودند. ما منتظر ظهور مهدی موجود موعود م و غر از انتظار و امر دمسئلهای به نام مراقبت و رابطه هم دارد م که آنها ندارند. اگر معتقد م که یک شخصی امام زمان است و ما با د به او تعهد بسیار م و او ولی ماست، با د مراقب باش م که خلاف نکن م. ۱ ن که فرمود: «و قل إعملوا فی ر ی اللہ عملکم و رسولہ و المؤمنون» ۸. ائمه هم م بینند، وجود مبارک حضرت ز م بیند. با د مواظب گفتارمان، رفتارمان، سر و صفتمان باش م، غر از مراقبه، مسئله رابطه مطرح م شود. مراقبت ۱ ن است که خلاف نکن م. رابطه ۱ ن است که علاوه بر ۱ ن که خلاف نکن م، خودمان را نزد یک کن م و کمک و فاضل بگر م. نه ۱ ن که فقط مواظب باش م که نلغز م، بلکه رابطه برقرار کن م که دستمان را بگر د. ذیل آیه کریمه «أهلها الذین آمنوا صبروا و صابروا و رابطوا» ۹. ۱ ن حدیث شریف هست که «رابطوا مع إمامکم المهدی المنتظر» ۱۰. معنی با او رابطه برقرار کن م.

پ نوشتها:

× متن سخنان حضرت آتالله جوادی آملی در دیدار با اعضای ستاد برگزاری گفتمان مهدویت. برگرفته از هفتهنامه ششمین گفتمان مهدویت، هفتهنامه افق حوزه، دوشنبه ۱۳ مهر ۱۳۸۳.

.سوره شعراء(26) آ ۴ 23.

.سوره نازعات(79) آ ۴ 24.

.سوره طه ( ) آ ه 50.

.سوره قصص (28) آ ه 38.

.محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 1، ص 32، ح 2.

.نهج البلاغه، ص 374 خطبه 16.

.محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج 3، ص 208، ح 7.

.توبه (9) آ ه 105.

.سوره آل عمران (3) آ ه 200.

.محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبه، ص 199، ح 12.

موعود شماره چهل و هشتم

